

## بررسی تأثیر سرمایه‌های زنان بر نقش سلطه در رمان رؤیای تبت بر اساس نظریه کنش پی‌یر بوردیو<sup>۱</sup>

مریم حسینی<sup>۲</sup>

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهرا (س)

مژده سالارکیا<sup>۳</sup>

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

### چکیده:

رمان رؤیای تبت، نوشته فریبا وفی، زندگی سه زن را با سرمایه‌های گوناگون روایت می‌کند که همگی برای دست یافتن به آرامش تلاش می‌کنند؛ اما راه‌های گوناگونی را برمی‌گزینند. شناخت روابط و هویت اجتماعی هر جامعه با مطالعه آثار هنری آن جامعه میسر می‌شود و رمان به عنوان فرم هنری نوین، براساس نظریه بازتاب می‌تواند برگردان زندگی اجتماعی باشد. به همین سبب با استفاده از رویکردهای جامعه‌شناسی نوین می‌توان به بررسی متون ادبی پرداخت.

«پی‌یر بوردیو»، جامعه‌شناس فرانسوی، الگویی متفاوت از فضای اجتماعی عرضه می‌کند و آن را متشکل از میدان‌هایی می‌داند که به سبب حجم سرمایه‌ها از یکدیگر جدا شده‌اند. وی با تأکید بر انواع سرمایه‌ها، جایگاه فرد در میدان و گرایش‌های ذهنی او، به بررسی کنش‌های افراد می‌پردازد.

در این پژوهش ضمن بیان نظریه بوردیو، به بررسی سرمایه‌های سه شخصیت زن داستان، جایگاه آنها در میدان‌ها و شکل‌گیری گرایش‌های ذهنی آنان در فضای اجتماعی می‌پردازیم. به نظر می‌رسد این سه زن، با وجود زندگی در میدان‌های متفاوت، تلاش می‌کنند با سرمایه‌هایی که در اختیار دارند، به بخش مسلط میدان‌ها وارد شوند؛ اما به سبب عدم توازن سرمایه‌ها در طول زمان همیشه موفق نیستند.

**کلیدواژه‌ها:** فریبا وفی، رؤیای تبت، پی‌یر بوردیو، نظریه کنش، سرمایه زنان، سلطه.

## ۱. مقدمه:

شناختی که هر فرد از خود و موقعیت خویش و دیگران دارد، محصول شرایط زمانی، مکانی و فرهنگ جامعه است. اگر ارتباط را اساس شکل‌گیری هر جامعه بدانیم، برداشتی که هر فرد از خود و دیگران در روابط متفاوت دارد، در پایداری یا شکست رابطه‌های او اهمیت بسیار می‌یابد. میزان سرمایه‌هایی که هر فرد در فضای اجتماعی به دست می‌آورد، به این شناخت کمک می‌کند. دنیای نوین با برهم زدن مرزهای محدودکننده، افراد جامعه را با فرهنگ‌های متفاوت آشنا و فضای اجتماعی را گسترده می‌کند. این گستردگی سبب به وجود آمدن سرمایه‌های بسیاری می‌شود. افراد با سرمایه‌های مشابه در کنار یکدیگر به شناختی جمعی از یکدیگر و هدفی مشترک می‌رسند که مشخص‌کننده گرایش‌ها و کنش‌های آنهاست. این احساس جمعی که هویت اجتماعی (Social identity) خوانده می‌شود، برای ادامه حیات جامعه ضروری است.

شناخت هویت اجتماعی هر جامعه با مطالعه آثار هنری آن جامعه امکان‌پذیر است. رمان به عنوان فرمی هنری، محصول جامعه نوین است که آن را برگردان زندگی روزمره به زبان ادبی می‌دانند. رمان فارسی با تأکیدی که بر جنبه‌های واقع‌گرایانه دارد، بیانگر چالش‌هایی است که برای شخصیت‌ها روی می‌دهد. شخصیت‌های رمان با در اختیار داشتن سرمایه‌هایی که برای آنان تعریف شده‌است، با این چالش‌ها روبه‌رو می‌شوند. با تحلیل کنش‌های شخصیت‌ها در موقعیت‌های گوناگون به ارزش‌ها و سرمایه‌های جهت‌دهنده آنها پی می‌بریم.

«پی‌یر بوردیو» (Pierre Bourdieu: ۱۹۳۰-۲۰۰۲)، جامعه‌شناس فرانسوی با تأکید بر انواع سرمایه‌ها به بررسی کنش‌های افراد می‌پردازد و معتقد است فرهنگ و وضعیت مالی در بهبود اوضاع سرمایه‌ای فرد تأثیر بسزایی دارد. هر فرد با میزان سرمایه‌ای که در اختیار دارد، در فضای اجتماعی جایگاهی را اشغال می‌کند و بر اثر اشغال بلندمدت یک جایگاه، سلسله‌گرایش‌هایی در وی شکل می‌گیرد که منبع انتخاب‌های اوست؛ بنابراین براساس این دیدگاه می‌توان به منابعی دست یافت که افراد را به شناختی از خود و دیگران می‌رساند که براساس آن کنش‌های خود را تنظیم می‌کنند.

رمان رؤیایی تبت نوشته فریبا وفی، روایتگر زندگی سه زن با سرمایه‌های متفاوت است که همه برای رسیدن به آرامش تلاش می‌کنند؛ اما راه‌های متفاوتی را برمی‌گزینند. تأثیر سرمایه‌های این سه زن در یافتن راه‌حلی برای بهبود شرایط خود، با بهره‌گیری از نظریه بوردیو آشکار می‌شود.

## ۱-۱. پیشینه تحقیق:

تاکنون نظریه بوردیو مبنای پژوهش در زمینه ادبیات داستانی فارسی نبوده است. پرستش (۱۳۹۰) با استفاده از این نظریه به تحلیل جایگاه بوف کور در میدان ادبی ایران پرداخته است؛ حسینی و سالار کیا (۱۳۹۱) نیز رمان *رؤیای تبت* را بر اساس استعاره نمایشی گافمن تحلیل کرده‌اند.

## چهار چوب نظری:

بوردیو برخلاف دو گانه‌انگاری‌ها فلسفی و اجتماعی به هم‌سازی‌ها توجه می‌کند. در مکاتب بزرگ فلسفی همواره میان عقل‌گرایی دکارت و تجربه‌گرایی لاک (John Locke) و هیوم (David Hum) بحث و کشمکش بوده است. بوردیو معتقد است که باید بر این تضادها غلبه کرد. روشی که او پیشنهاد می‌کند، هر دو مفهوم را دربردارد. او برای قابل فهم ساختن نظریه خود، اصطلاحات تازه‌ای را وضع می‌کند. سه مفهوم عمده در کار او عادت‌واره (Habitus)، میدان (Champ/ Field) و سرمایه (Capital) هستند.

جهان اجتماعی از عملکرد عاملان اجتماعی - به صورت فردی و گروهی - در قالب تعاون و تنازع ساخته می‌شود؛ اما این عملکردها در خلأ اجتماعی انجام نمی‌گیرد. جایگاه اشغال شده در فضای اجتماعی (Social space) تحت تأثیر میزان و توزیع انواع مختلف سرمایه است. عاملان و گروه‌های اجتماعی بر اساس بهره‌مندی از سرمایه‌ها به تبع آن، قرار گرفتن در جایگاهی شایسته، فضای اجتماعی را می‌سازند (بوردیو، ۱۳۸۹: ۴۴). بوردیو، سرمایه را به چهار نوع تقسیم می‌کند و در این میان اهمیت فراوانی برای دو نوع سرمایه فرهنگی و اقتصادی قائل است:

۱. «سرمایه اقتصادی که شامل عوامل مؤثر در تولید است؛ مانند زمین، کارخانه، نیروی کار و مجموعه کالای اقتصادی.» (زنجانی‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۶) این نوع سرمایه نقش مهمی در تربیت و روابط اجتماعی دارد؛ این امر به سبب تقابل همیشگی میان فقرا و ثروتمندان است که نقشی اساسی در انتخاب‌ها و شکل‌گیری ذات‌افراد دارد.

۲. سرمایه فرهنگی شامل دانسته‌ها، مهارت‌ها و عناوین نمادین کمیاب است. این نوع سرمایه توسط خانواده و پس از آن نظام آموزشی نهادینه می‌شود. به طور کلی سرمایه فرهنگی محصول تعلیم و تربیت است؛ فعالیت‌های فرهنگی (بازدید از موزه، گوش دادن به موسیقی، مطالعه و...) پیوند تنگاتنگی با سطح تحصیلات و خاستگاه اجتماعی دارد. اینکه خانواده در چه سطحی از فرهنگ قرار

دارد و یا نظام آموزشی تا چه اندازه فعالیت‌های فرهنگی را به رسمیت می‌شناسد و تدریس می‌کند، در دستیابی افراد به این نوع سرمایه مؤثر است (بورديو، ۱۳۹۰: ۲۴ و منادی، ۱۳۸۵: ۱۶-۱۷). سرمایه فرهنگی از جهتی پیوندی نزدیک با سرمایه مادی دارد؛ زیرا کسب آن به زمان و امکانات مالی نیازمند است. این سرمایه به دو صورت وجود دارد: به صورت عینی که همان برخورداری از کالاهای فرهنگی است که چون میراث، می‌تواند منتقل شود. نوع دیگر سرمایه‌هایی هستند که در جامعه نهادینه شده‌اند؛ مانند عناوین، مدارک تحصیلی، موفقیت در مسابقات و... که جامعه نیز معمولاً آن را به رسمیت می‌شناسد و برای آن جایگاه مشخص می‌کند؛ مانند جایگاه معلم، استاد، قاضی و... (شویره و فونتن، ۱۳۸۵: ۹۷). پژوهشگران، نوع سوومی را نیز در انواع سرمایه‌های فرهنگی مطرح می‌کنند: امکانات پردوایی که عامل اجتماعی می‌تواند از آن بهره‌مند باشد؛ مانند توانایی سخن گفتن در مقابل جمع (زنجانی‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۶). برخی ضمن برشمردن انواع مختلف این سرمایه، معتقدند در جامعه‌ای چون ایران، دین و نوع نگاه به آن نیز از جمله این سرمایه محسوب می‌شود (منادی، ۱۳۸۵: ۲۰).

۳. سرمایه اجتماعی که با شبکه ارتباطی عامل، ارتباطی مستقیم دارد. هرچه هر عامل در گروه‌های اجتماعی بیشتری عضو باشد، این سرمایه شدت بیشتری می‌یابد و شبکه پایداری از روابط ایجاد می‌شود (شویره و فونتن، ۱۳۸۵: ۹۸-۹۹).

۴. سرمایه نمادین، سرمایه‌ای است که افراد حقیقت آن را درک نمی‌کنند؛ اما آن را به رسمیت می‌شناسند (رامین، ۱۳۸۷: ۶۰۸). اعمال نمادین، به عقیده بورديو، متضمن شناختن و به رسمیت شناختن است؛ بنابراین سرمایه نمادین به نگاه دیگران بستگی دارد. این نوع سرمایه با مفهوم سلطه (Domination) ارتباط دارد؛ زیرا این سرمایه بدون احترام، باور، اعتبار و اعتماد دیگران دوامی نخواهد یافت. هیچ سلطه‌ای اعمال نمی‌شود، مگر آنکه افراد تحت سلطه آن را بپذیرند و این تسلیم معمولاً آگاهانه نیست. سابقه این مفهوم در نظریات بورديو به مطالعات وی در الجزایر می‌رسد. بورديو با مطالعه فرهنگ قبایل الجزایر درمی‌یابد که از نظر تقسیم ساختاری فضا، فضاهای عمومی به مردها و فضاهای خصوصی (خانه) به زنان اختصاص دارد. همین امر سبب دستیابی مردان به حجم بیشتری از سرمایه می‌شود. این سلطه مادامی که با اعتراض زیردستان مواجه نشود، باقی می‌ماند؛ بنابراین در اینجا مفهوم بازاندیشی هویت زنان قوت می‌گیرد (بورديو، ۱۳۸۵: مقدمه کتبی: ۲۸-۲۹).

این آگاهی از خویشتن با تغییر ساختار فضای اجتماعی، نوع شکل‌گیری عادت‌واره‌ها و افزایش سرمایه‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی شکل می‌گیرد. فضای اجتماعی از میدان‌های مختلفی

ترکیب می‌شود که با هم در ارتباط هستند؛ اما در درون خود مستقل عمل می‌کنند. مفهوم «میدان» از دیدگاه روان‌شناسی کورت لوین (Kurt Lewin) متأثر شده است که رفتارهای فرد را محصول محیط و شخص می‌داند (مقدّس جعفری و دیگران، ۱۳۸۶: ۸۰). طبقه‌های اجتماعی دسته‌هایی از مردم (عاملان اجتماعی) هستند که مواضعی (Positions) را در یک میدان اشغال می‌کنند. هر قدر این مواضع به یکدیگر نزدیک‌تر باشند، امکان شکل‌گیری یک گروه اجتماعی بیشتر می‌شود (جنکینز، ۱۳۸۵: ۱۴۰).

آنچه در هر میدان، اهمّیت و نقش بسزایی دارد، مجموعه‌ای است که در «برساختن یک طبقه» مؤثر است. عاملان اجتماعی با حجم معینی از سرمایه در میدان‌های مختلف قرار می‌گیرند. حجم و ساختار سرمایه باید به صورت همزمان و در زمان تعریف شوند. جنس، سن، وضعیّت تأهل، محلّ سکونت و مواردی از این دست، در برساختن طبقه مؤثرند (بوردیو، ۱۳۹۰: ۱۶۷). هر میدان، فضای سلطه و منازعه است. افراد با داشتن سرمایه مطلوب، تلاش می‌کنند جایگاه خود را حفظ کنند و افرادی که از سرمایه اندکی برخوردارند، برای به دست آوردن سرمایه بیشتر تلاش می‌کنند. در نتیجه نمی‌توان تصوّر کرد که افراد در طول مدّت حضور خود در هر میدان، سرمایه ثابتی را حفظ می‌کنند و معمولاً میان سرمایه اولیه و سرمایه کنونی تفاوت وجود دارد. بر همین اساس نمی‌توانیم اعمال افراد را بر مبنای موقعیّت معین و در زمان معین تبیین کنیم (بوردیو، ۱۳۹۰: ۱۶۴ و گرنفل، ۱۳۸۹: ۱۲۹).

مهم‌ترین سرمایه‌ها که نزاع در میدان‌ها بیشتر بر سر آنها صورت می‌گیرد، سرمایه‌های فرهنگی و اقتصادی هستند که داشتن اندازه مطلوبی از هر کدام می‌تواند بهره‌مندی از دو سرمایه دیگر را هم به همراه آورد. شباهت‌های میان عاملان اجتماعی به میزان یکسانی این سرمایه‌ها بستگی دارد. «عاملان اجتماعی در بُعد اول براساس میزان سرمایه‌ای که در شکل‌های متفاوت آن دارا هستند و در بُعد دوم براساس ساختار سرمایه‌شان، یعنی براساس وزن نسبی هر یک از انواع مختلف سرمایه - اقتصادی و فرهنگی - که به صورت جداگانه دارا هستند، توزیع می‌شوند.» (بوردیو، ۱۳۸۹: ۳۴-۳۳)

عاملان اجتماعی بر اثر اشغال بلندمدّت یک موضع در فضای اجتماعی، سلسله‌گرایش‌هایی (Dispositions) را کسب می‌کنند که منبع فکری و کنترل‌کننده افکار و رفتار انسان‌ها هستند (منادی، ۱۳۸۵: ۵۳)؛ بوردیو این گرایش‌ها را عادت‌واره می‌نامد. جنکینز (۱۳۸۵: ۱۲۱) در بررسی لغوی این واژه بیان می‌کند که این واژه، ریشه در زبان لاتین دارد و از وضعیّت، حالت یا ریخت ظاهری و

معمول حکایت می‌کند. پیش از بوردیو این واژه در آثار هگل (Hegel)، هوسر (Husserl)، وبر (Max Weber) و دور کیم (Durkheim) به کار رفته بود. به عقیده بوردیو، عادت‌واره‌ها مجموعه عوامل اکتسابی هستند که با اوضاعی که در آن شکل می‌گیرند، سازگار می‌شوند. از این نظر عادت‌واره‌ها پیونددهنده عینیت و ذهنیت هستند. به ازای هر سطح از موقعیت‌ها، سطحی از عادت‌واره‌ها وجود دارد که بر اثر اوضاع اجتماعی مناسب شکل می‌گیرد (بوردیو، ۱۳۸۹: ۳۵). عاملان اجتماعی تحت تأثیر عادت‌واره‌های خود، انتخاب‌های خود را محدود می‌کنند. عادت‌واره‌ها این امکان را به ما می‌دهند که «در میدانی معین بی‌آنکه نیازی به تفکر درباره همه اعمال و حرکات خود داشته باشیم، زندگی کنیم.» (شویره و فوتتن، ۱۳۸۵: ۷۸)

بوردیو، عادت‌واره را عامل شکل‌دهنده «ذائقه» (Taste) می‌داند. ذائقه، عملکردی (Practice) است که کارکرد اصلی آن افراد جامعه را به درکی از جایگاهشان می‌رساند. «ذائقه، همه کسانی را که سلیقه به نسبت یکسانی دارند، به هم نزدیک می‌کند و از این طریق آنها را از افراد دیگر جدا می‌کند. از طریق ذائقه، انسان‌ها خود و دیگران را در جامعه طبقه‌بندی می‌کنند.» (مقدس جعفری، ۱۳۸۶: ۸۰) عادت‌واره‌ها در عین آنکه میان افراد هر طبقه شباهت ایجاد می‌کنند، متمایزکننده هم هستند. آنها میان آنچه خوب و آنچه بد است و آنچه معمولی و آنچه ممتاز است، تفاوت ایجاد می‌کنند. یک رفتار واحد در نزد گروهی، ممتاز (شباهت در گروه) و در نزد گروهی دیگر پوچ و یا معمولی است (تفاوت میان گروه‌ها)؛ (بوردیو، ۱۳۸۹: ۳۷). بنابراین افراد در یک جهان اجتماعی، ساختارهای ذهنی متفاوتی دارند؛ اما افرادی که از جایگاه‌های مشابهی برخوردارند، خصلت‌های یکسانی نیز دارند.

هنگامی که موقعیت فرد در یک میدان تغییر می‌کند، ساختمان ذهنی او نیز باید تغییر کند. اگر این تحول رخ ندهد، فرد در جایگاه جدید دچار اضطراب می‌شود و وصله ناجوری در میان جمع خواهد بود (عبداللّهی، ۱۳۸۹: ۱۷-۱۸). با این توضیح می‌توان دریافت که عادت‌واره‌ها به تنهایی عمل نمی‌کنند. کنش‌های ما محصول «رابطه‌ای ناخودآگاه» (An unconscious relationship) میان عادت‌واره و میدان است. نظام گرایش‌های افراد نیز بیش از هر چیز تحت تأثیر سرمایه‌های آنهاست. می‌توان این رابطه را این‌گونه خلاصه کرد:

$$[\text{عادت‌واره}] \times (\text{سرمایه}) + \text{میدان} = \text{کنش}$$

این معادله، سه ابزار اصلی تفکر بوردیو را نشان می‌دهد: عادت‌واره، میدان و سرمایه که همگی در ارتباط با یکدیگر قرار دارند؛ بنابراین کنش‌ها محصول رابطه بین عادت‌واره شخص با وضعیت فعلی او هستند (گرنفل، ۱۳۸۹: ۱۰۷-۱۰۶).

بوردیو نظریه خود را تنها در مطالعه جوامع و عواملان اجتماعی به کار نگرفت. او با تحلیل رمان *آموزش عاطفی* اثر فلوربر، نشان داد که ادبیات می‌تواند بازتابی از فضای اجتماعی باشد. او در این تحلیل، سرمایه‌های برجسته افراد و منازعه آنان برای کسب سرمایه بیشتر را بررسی کرد و نشان داد که کنش‌های شخصیت‌های رمان با توجه به وضعیت میدان‌ها، حجم سرمایه‌ها و به وجود آمدن عادت‌واره‌ها شکل می‌گیرد.<sup>(۱)</sup>

### خلاصه رمان:

رمان *رؤیای تبت* از لحظه‌ای که به پایان رسیده است، آغاز می‌شود. راوی داستان، شعله، بدون رعایت نظم رخدادها با شماتت خواهر بزرگترش، شیوا، آغاز می‌کند و تمام اتفاقات رخ داده را با مخاطب قرار دادن خواهرش با بی‌پروایی تعریف می‌کند.

شیوا که شانزده سال پیش با جاوید ازدواج کرده، صاحب یک دختر و یک پسر است. او چند سال پیش در پی فعالیت‌های سیاسی به همراه جاوید و دوست دیگرشان، صادق، به زندان می‌افتد. صادق مدتی طولانی در زندان می‌ماند؛ ولی شیوا و جاوید پس از چند ماه آزاد می‌شوند. شیوا پس از آزادی جذب خانه‌داری می‌شود و روحیه خونسرد و پسرانه خود را در تربیت فرزندان و اداره زندگی به کار می‌گیرد. این روحیه در پی تربیت وی در خانواده‌ای پدرسالار که او را از کودکی به سبب علاقه به فرزند پسر، حسین آقا صدا زده‌اند، با فعالیت‌های سیاسی دوره جوانی به نوعی خصلت او شده است.

جاوید که با حقوق معلمی نمی‌تواند از عهده هزینه‌های زندگی بریاید، به همراه خانواده‌اش به خانه پدری، یعنی جایی که همسر دوم پدرش، فروغ، در آن ساکن است، نقل مکان می‌کند. فروغ که از همسر اولش، محمدعلی، به سبب بچه‌دار نشدن جدا شده است، با پدر جاوید ازدواج می‌کند؛ اما همواره به دیدار محمدعلی می‌رود و در رؤیای زندگی با او روزگار می‌گذرانند. پس از فوت مادر محمدعلی، فروغ برای زندگی با محمدعلی از خانه پدر جاوید فرار می‌کند. جاوید نیز پدرش را در جریان می‌گذارد. در نتیجه فروغ با قمه پدر جاوید متوقف می‌شود و توبه می‌کند؛ اما هیچ‌گاه محمدعلی را فراموش نمی‌کند. اندکی بعد از نقل مکان شیوا به خانه فروغ، او سگته می‌کند و شیوا پرستاری از وی را به عهده می‌گیرد.

هنگامی که صادق از زندان آزاد می‌شود، شعله به دلیل قطع رابطه با مرد مورد علاقه‌اش، مهرداد، آشفته و شکست خورده است. او به دنبال دستاویزی است که عشق مهرداد را فراموش کند. در این میان صادق به کمک او می‌آید و به حرف‌های او گوش می‌دهد. شعله، مهرداد را به مرور زمان فراموش می‌کند و دل به صادق می‌بندد؛ اما صادق دل در گروی دیگری دارد و در برابر اصرار شعله که او چه شکلی است و نامش چیست، از ویژگی‌های روحی او می‌گوید. صادق که دیگر اعتقادی به آرمان‌هایش ندارد، تصمیم می‌گیرد به مکانی ناشناخته چون تبت برود. شعله برای منصرف کردن او به خانه‌اش می‌رود و از او تقاضای ازدواج می‌کند؛ اما مانند همیشه با منطق رازآلود صادق که به او جواب رد می‌دهد، مواجه می‌شود.

جاوید پس از نقل مکان به خانه پدری، تصمیم می‌گیرد تا شغلش را تغییر دهد. او با کمک شیوا کارگاه چوب‌بری راه می‌اندازد. دیگر از گروه انبوه دوستانی که به خانه جاوید و شیوا می‌آمدند، خبری نیست. تنها صادق است که هنوز به خانه آنها می‌آید. صادق هم برای تغییر زندگی‌اش تصمیم قطعی به مهاجرت می‌گیرد. شیوا همواره نگاهی به پشت سر دارد و نمی‌تواند همگام با جاوید پیش برود. او که سال‌ها به خاطر صبوری‌اش سکوت کرده، اکنون از این موقعیت یکنواخت دلزده است. او که پس از سرخوردگی از سیاست، جذب فعالیت‌های خانگی شده و دوستانش را هم از دست داده است، در رؤیای صادق برای رفتن به تبت غرق می‌شود و وسوسه گم‌شدن و فرار از مسئولیت‌های روزمره به جانش می‌افتد؛ این در حالی است که فرزند سومش را خودخواسته سقط می‌کند و احساس تنهایی و یأس شدیدی در وجودش شکل می‌گیرد.

جاوید مهمانی خداحافظی صادق را ترتیب می‌دهد و شیوا برای فرار از ناامیدی احساس خود را نسبت به صادق بیان می‌کند و می‌گوید می‌خواهد به تبت برود و برای اولین بار در جمع گریه می‌کند. صادق نیز احساس خود را نسبت به او نشان می‌دهد. جاوید مبهوت نگاه می‌کند و شعله به سبب احساس حسادت که وجودش را فرا گرفته است، مانند عروسکی خشکش می‌زند و درمی‌یابد محبوب صادق کسی جز خواهرش نیست.

### بررسی رمان بر مبنای نظریه کنش بوردیو:

رمان رؤیای تبت روایتگر زندگی سه زن با سرمایه‌ها و عادت‌واره‌های متفاوت است که بر اثر شرایط، در یک میدان اجتماعی قرار می‌گیرند و نقش سرمایه‌ای برای یکدیگر بازی می‌کنند؛ به بیان دیگر



همشین یکدیگر می‌شوند؛ در حالی که هویت‌ها و ذائقه‌های گوناگونی دارند و نقطه مقابل یکدیگر هستند. با وجود این تفاوت‌ها، همگی هدفی مشترک در سر دارند؛ این هدف آرامشی است که بنابر قوانین میدان‌ها از آنان دریغ شده است.

در این تحلیل، بر اساس سه عنصر اصلی نظریه بوردیو (میدان، سرمایه و عادت‌واره) میزان همبستگی شخصیت‌های زن با دیگر اعضای میدان و کنش‌های آنان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### ۱. فضای اجتماعی شخصیت شیوا:

بررسی عادت‌واره‌ها و میزان سرمایه‌هایی که شخصیت «شیوا» از آن برخوردار است، نیازمند تحلیل میدان‌های اجتماعی است. سه میدان اجتماعی در زندگی شیوا قابل مشاهده است: هنگام زندگی در خانه پدری؛ بعد از ازدواج با جاوید و زندگی با فروغ. میان دو میدان اولی تناسب وجود دارد؛ اما اوضاع در میدان سوم دگرگون می‌شود.

#### ۱-۱. خانه پدری:

شیوا در خانواده‌ای پدرسالار با مایه‌های مذهبی بزرگ می‌شود. در دوران کودکی، هویت جنسی وی نادیده گرفته می‌شود؛ زیرا پدر تحت تأثیر باورهای موجود در فضای سنتی، چشم به راه فرزند پسری است که پیری در خواب نویدش را به او داده است. وقتی چنین اتفاقی نمی‌افتد، پدر همچنان قصد دارد تا واقعیت را انکار کند: «آقا جان اسمم را از همان موقع که توی شکم مامان بودم گذاشت حسین. وقتی هم دید حسین نیستم، باز هم دوست داشت حسین آقا صدایم بزند. تا هفت هشت سالگی حسین آقا ماندم. موهایم همیشه کوتاه بود و از در و دیوار بالا می‌رفتم.» (وفی، ۱۳۸۸: ۶۷)

هویت تحمیل شده به شیوا، در عین آنکه سبب سلطه پدر بر وی می‌شود، به او این امکان را می‌دهد تا فارغ از سختگیری‌های موجود برای دختران، جامعه‌پذیر شود. در پی پذیرش این سلطه، شیوا مطابق وضعیت موجود می‌آموزد که احساسات خود را از دیگران پنهان کند و سکوت و خونسردی، خصلت یا عادت‌واره او می‌شود.

در خانواده پدری هیچ سرمایه‌ای به اندازه سرمایه نمادین به چشم نمی‌خورد؛ زیرا اعضای خانواده، سلطه پدر را به رسمیت می‌شناسند و بنا به نظر بوردیو، این سرمایه تنها با شرط قبول زیردستان برای فرد دارای سلطه، حاصل می‌شود؛ حتی هنگامی که پدر، خانواده‌اش را ترک می‌کند، مادر برای بازگرداندن او به خرافات پناه می‌برد: «مامان دستم را می‌گرفت و می‌رفتیم پیش فالگیر و دعانویس.

می گفت پدرت رفته دنبال کسی که برایش جفت جفت پسر بیاورد. می گفت اگر بیاورد، بدبخت می شویم.» (همان: ۶۸)

تنها سرمایه فرهنگی که در این فضا دیده می شود، باورهای است که با خرافات آمیخته می شود و از سرمایه های اقتصادی و اجتماعی، هیچ نشانه ای وجود ندارد. در واکنش به این ضعف سرمایه ای، شیوا برای جبران، جذب فعالیت های سیاسی می شود. به دنبال این تصمیم، وی به مطالعه روی می آورد و آشنایی با افراد هم عقیده، او را به سطحی مطلوب از سرمایه های فرهنگی و اجتماعی می رساند. انجام فعالیت های رازآلود سیاسی با عادت واره های وی، خونسردی و سکوت سازگار است و او را در این مسیر یاری می کند. در طی این فعالیت ها، با جاوید آشنا می شود؛ مردی که همانند او در زیر سلطه پدر و با ضعف سرمایه ای بزرگ شده و در جوانی به دنبال جذب سرمایه بیشتر مشابه شیوا عمل کرده است.

#### ۱-۲. ازدواج با جاوید:

سرمایه های یکسان و نحوه دستیابی مشابه به آنها، سبب می شوند که شیوا، جاوید را به عنوان همسر خود بپذیرد. جاوید معلم ساده ای است که قدرت تأمین هزینه های زندگی را ندارد و برای جبران ضعف سرمایه ای خود، در صدد افزایش سرمایه های فرهنگی خود است. همچنین وی توانایی سخن گفتن در جمع را هم دارد؛ بنابراین جاوید در زمینه فرهنگ، در مقایسه با اطرافیان خود جایگاه مناسبی دارد؛ اما هرگز نمی تواند در این میدان مسلط باشد. موقعیت شیوا نیز مشابه جاوید است. از میزان تحصیلات او سخنی به میان نمی آید؛ اما همه او را به عنوان زنی تحصیل کرده می شناسند. سرمایه اجتماعی شیوا و جاوید نیز از فعالیت های رازآلودشان شکل گرفته است و در آن رابطه خونی نقشی ندارد.

با وجود موقعیت مناسب در دو میدان فرهنگی و اجتماعی، زندگی مشترک این زوج با ضعف سرمایه اقتصادی آغاز می شود و ادامه می یابد. آن دو که سرمایه نمادین مسلط بر فضای اجتماعی را تاب نمی آورند و به رسمیت هم نمی شناسند، بیشتر گرفتار ضعف سرمایه اقتصادی هستند. جاوید از مهارت سخن گفتن در جمع بی پروا استفاده می کند و اندیشه های عدالت خواهانه اش را بیان می کند و همین امر، سبب از دست دادن کارش می شود. شیوا که از آغاز با مشکلات نبود پدر و مسائل اقتصادی درگیر بوده است، خم به ابرو نمی آورد و برای به دست آوردن این سرمایه تلاش می کند.

تلاش‌های او، برخلاف جاوید، کلام را دربر نمی‌گیرد؛ بلکه او به منازعه در میدان روی می‌آورد: «دستش به هیچ کاری نمی‌رفت. می‌دانست که اخراجش می‌کنند و تا مشککش را به مشکل عمومی جامعه ربط نمی‌داد، آرام نمی‌شد؛ ولی مشکل همیشه تو را قوی‌تر می‌کرد. ورقه‌های جاوید را تصحیح می‌کردی و در همان حال برای پیدا کردن کار به هر جا سرک می‌کشیدی.» (همان: ۱۴۸)

خونسردی شیوا، او را در این مسیر یاری می‌کند. این عادت‌واره و سرمایه‌های دیگر او سبب می‌شود تا همیشه در میان دوستان، فردی قابل اعتماد به چشم بیاید. احساس شباهتی که او میان خود و دیگران احساس می‌کند، به او تصویر روشنی از خود و هویت جمعی‌اش می‌دهد؛ او برای ارزش‌هایی تلاش می‌کند که می‌داند برای اطرافیان نیز مهم هستند. مهم‌ترین سرمایه اجتماعی این زوج، صادق است که مدتی طولانی را در زندان گذرانده‌است. شیوا برای حفظ این سرمایه با کمک خونسردی همیشگی خود، به ملاقات صادق می‌رود و خود را خواهر او معرفی می‌کند. آنچه این سرمایه را تا سال‌ها بعد حفظ می‌کند، احساس یگانگی میان آنهاست.

با وجود یگانگی ظاهری میان شیوا و جاوید، تفاوت‌هایی هم میان آن دو دیده می‌شود. برخلاف شیوا که با خونسردی به دنبال حل مشکلات می‌رود، ضعف در سرمایه اقتصادی، جاوید را آشفته می‌کند. این آشفتگی به حدی است که میزان همبستگی وی را با همسرش کاهش می‌دهد. به دیگر سخن، اختلاف در عادت‌واره‌ها، سبب ایجاد دو هویت متفاوت می‌شود. در این میان صادق که مانند شیوا با سکوت و خونسردی برای حفظ سرمایه‌ها و به دست آوردن جایگاهی مشخص در میدان‌ها، با شرایط سلطه به منازعه می‌پردازد، مجال می‌یابد تا خود را به شیوا نزدیک کند: «آن موقع شیوا، نیما را حامله بود. وضعشان خوب نبود. از دهانش پرید که چیز ترش و آبدار می‌خواهد؛ چیزی مثل گریپ‌فروت. جاوید گفت: "وقت کردی باز هم هوس بکن..." یک چیزهایی هم در مورد تلقین و این جور چیزها گفت... می‌گفت تعجب کرده‌است از اینکه چنین چیزی از زبان شیوا شنیده‌است. نیم‌ساعت نگذشته بود که صادق کیسه‌ای پراز گریپ‌فروت از دم در داد و رفت.» (همان: ۱۳۴-۱۳۵)

این در حالی است که شیوا چون «نگهبان متعهدی» در حال آسان کردن امور برای خانواده خود است. او براساس عادت از آنچه آزارش می‌دهد، سخن نمی‌گوید و همیشه تلاش می‌کند نمونه یک زن کامل باشد. این عادت‌واره برای وی سرمایه نمادینی به همراه می‌آورد که همه آن را باور دارند. وجود عادت‌واره‌هایی متفاوت با دیگران، هویتی منحصر به فرد برای وی به همراه می‌آورد و دیگران

او را به عنوان فردی متین و خردمند می‌شناسند. چنین رفتاری، سبب تسلط شیوا بر جاوید می‌شود، جاوید ناخودآگاه این سلطه را می‌پذیرد و از آن احساس رضایت می‌کند: «حساب و کتاب همه چیز با تو بود. همیشه در حال نوشتن و محاسبه کردن بودی. ندیده بودم از چیزی شکایت کنی. جاوید می‌گفت شیوا زخم نیست؛ رفیقم است.» (همان: ۱۴۹)

این دیدگاه جاوید، او را از هر اظهار علاقه‌ای نسبت به همسرش باز می‌دارد. او نیز از سویی دیگر شیوا را تحت سلطه خود درآورده است. جاوید، شیوا را رفیق خود می‌داند و تنها انتظارش از او، وفاداری است؛ بنابراین جنبه‌هایی از بخش زنانه وجود شیوا که از کودکی نادیده گرفته شده است، هیچ‌گاه به چشم نمی‌آید: «در طول روز نشانی از رد و بدل‌های عاشقانه یا همدستی محرمانه‌ای که نشان‌دهنده کاری مشترک و لذت‌بخش بین شما باشد، دیده نمی‌شود.» (همان: ۲)

به طور کلی کمبود سرمایه اقتصادی، بر سایر سرمایه‌ها و همچنین عادت‌واره‌ها تأثیر می‌گذارد. اوضاع مالی نامناسب، مانع انتقال سرمایه فرهنگی مطلوب به فرزندانشان می‌شود. جاوید جز با سخنرانی‌های همیشگی خود نمی‌تواند اندوخته فرهنگی خویش را به دیگران انتقال دهد. از سوی دیگر رفت و آمدهای مکرر گروه دوستان، خوشایند صاحب‌خانه‌ها نیست.

### ۱-۳. زندگی با فروغ:

ضعف در سرمایه اقتصادی، شیوا و جاوید را وادار می‌کند تا برای بهبود اوضاع به خانه پدری جاوید نقل مکان کنند. زندگی در خانه پدری برای جاوید یادآور روزهای ناخوشایند نوجوانی است. زندگی با فروغ که جاوید او را زنی جلف می‌داند، باز هم مانعی بر سر راه گسترش سرمایه فرهنگی است. از سوی دیگر، حفاظ امنیتی این خانواده نیز ترک می‌خورد: «چند هفته بعد از اسباب‌کشی، دختر همسایه از تو کتاب خواست. گفت در مورد زندگی باشد. از فروغ شنیده بود کتاب می‌خوانی.» (وفی، ۱۳۸۸:

۱۵)

زندگی با فروغ و آزاد شدن صادق از زندان از جمله عواملی هستند که در تغییر میدان‌های شیوا مؤثرند. زمانی که شیوا و جاوید به این خانه نقل مکان می‌کنند، مدت زمانی از فعالیت‌های سیاسی گذشته است، هر چند جاوید در سخنرانی‌های همیشگی خود، آرمان‌های گذشته را یادآوری می‌کند، اما در عمل به آنها وفادار نیست. صادق نیز پس از آزادی از زندان، به ارزش‌های گذشته اعتقادی ندارد و این بار سعی می‌کند به کفرگویی زمان جوانی بازگردد و به عرفان بودایی تبت می‌اندیشد. گروه دوستان نیز به مرور از هم پاشیده می‌شود و شیوا، جاوید و صادق بازمانده‌های لشکری هستند

که دیگر مبارزه را از یاد برده‌اند: «از لشکر دوستان خبری نبود. مدت‌ها بود کسی به خانه‌تان نمی‌آمد.» (همان: ۱۶۴)

جاوید نیز که تحمل زندگی با فروغ را ندارد، برای به دست آوردن سرمایه اقتصادی در فضای اجتماعی به منازعه می‌پردازد. او به فکر راه‌اندازی کارگاه چوب‌بری می‌افتد و در این مسیر موفق است. شیوا نیز درگیر امور مربوط به خانه می‌شود و بر اساس عادت‌واره و سرشت خود سعی می‌کند با حفظ احترام، فاصله خود را با فروغ حفظ کند؛ اما این فاصله نمی‌تواند او را از فروغ دور نگاه دارد. سرمایه اجتماعی محدودشده شیوا، او را همنشین همین زن جلف و عامی می‌کند؛ زنی که همیشه شیوا برای خود در مقابل او، سرمایه نمادین معتبری قائل بوده‌است: «گفتی: "همیشه خواسته‌ام الگویی دیگران باشم. کارم هنوز به آنجا نکشیده که از یک زن جلف و عامی چیز یاد بگیرم."» (همان: ۲۳)

دایره روابط اجتماعی شیوا از این پس خویشاوندان نزدیکی را که او همیشه تلاش کرده است تا سرمایه نمادین خود را در برابر آنها حفظ کند، دربرمی‌گیرد. این خویشاوندان نزدیک در میدان فرهنگی جایی ندارند و همچنین مشغول شدن به امور روزمره او را بیش از پیش از میدان فرهنگی دور می‌کند. از سوی دیگر جاوید با گسترش چوب‌بری، سرمایه اقتصادی قابل توجهی به دست می‌آورد و زمان بسیاری را صرف رسیدگی به مسائل آن می‌کند؛ به گونه‌ای که دیگر از کسب سرمایه فرهنگی بازمی‌ماند. کتابخانه بزرگ آنها نیز به دلیل کمبود جا به زیرزمین برده می‌شود و به مرور زمان فراموش می‌شود؛ این در حالی است که در تصور جاوید، افزایش سرمایه اقتصادی، در بهبود شرایط فرهنگی مؤثر است؛ اما با وجود این رؤیا، جاوید هیچ‌گاه به حوزه قدرت راه نمی‌یابد: «گفت که نقش رفاه را نباید نادیده گرفت. با داشتن رفاه نسبی می‌شود آرزوهای شخصی را هم عملی کرد... گفت موقعیت مالی چیزی بود که همیشه آن را دست کم گرفته بودند. با رشد رفاه مادی و معنوی است که شخص صاحب فرهنگ می‌شود و دیگر تن به زور نمی‌دهد.» (همان: ۸۹-۹۰)

به دست آوردن این سرمایه، نه تنها به موقعیت اقتصادی جاوید در فضای اجتماعی کمک می‌کند، بلکه به دنبال خود سرمایه اجتماعی را هم به دنبال دارد و بی‌آنکه خود بداند، او را به فضایی بدون فرهنگ هدایت می‌کند. از سوی دیگر شیوا که با ضعف سرمایه‌ای اجتماعی و فرهنگی مواجه می‌شود، در میدان اقتصاد نیز حرفی برای گفتن ندارد و نمی‌تواند بدون حضور جاوید برای خود جایگاه مستقلی در نظر بگیرد؛ بنابراین سرمایه نمادینی را که در اختیار داشت نیز از دست می‌دهد. عادت‌واره‌های پیشین نیز در موقعیت جدید به کار نمی‌آیند. در یک نگاه شیوا در فضای منازعه‌وار

میدان‌ها حرفی برای گفتن ندارد و با اندک سرمایه‌هایی که از گذشته باقی مانده است، در جایگاهی زیر سلطه قرار می‌گیرد. او که همیشه قدرت آسان کردن امور را داشته و برای بهبود موقعیت میدانی خانواده‌اش تلاش کرده‌است، در اوضاع جدید و تغییر میدانی خود، قدرت تطبیق با حوزه و منازعه را در خود نمی‌بیند و به دنبال یافتن معنایی برای خود و جایگاهی مستقل، سرگردان و دچار بحران هویت می‌شود. این تغییر میدانی در عادت‌واره‌های وی نیز تأثیر می‌گذارد. او برای تعبیر خواب‌هایش به کتاب تعبیر خواب روی می‌آورد و دیگر نمی‌تواند با خونسردی با مسائل برخورد کند. برخلاف گذشته که تلاش می‌کرد با مطالعه کتاب‌های روان‌شناسی کودک، محیط آرامی برای فرزندانش مهیا کند، خونسردی همیشگی خود را هم از دست می‌دهد و فرزندش را کتک می‌زند. این تغییر رفتار وی از چشم دیگران دور نمی‌ماند: «گفتم: "تو که به این سادگی از کوره در نمی‌رفتی. آنقدر خونسردی که همیشه فکر می‌کنم دو بیست سال عمر می‌کنی." خونسردی‌ات دیوانه‌کننده بود. جایی که همه نچ‌نچ می‌کردند و پشت دستشان می‌زدند و بمیرم بمیرم می‌گفتند یا حتی اشک به چشمشان می‌آمد، تو مثل مأمور مرگ بی تفاوت بودی.» (همان: ۱۰۴-۱۰۵)

از سوی دیگر، همراه شدن با فروغ که همیشه حسرت دوران کوتاه و شیرین زندگی با محمدعلی را می‌خورد، جنبه زنانگی شیوا را به خاطرش می‌آورد. جاوید نیز که تمام توجه خود را به کار معطوف کرده است، اندک توجه خود را به همسرش از دست می‌دهد و تنها به برنده شدن در منازعه اقتصادی می‌اندیشد: «جاوید شب سالگرد [ازدواج] خواست به رسم هرسال سخنرانی بکند؛ ولی یادش افتاد که تلفن مهمی باید بکند. همه حرف‌هایش را از حفظ بودیم. می‌گفتی هرسال یک بار رسماً از من تشکر می‌کند. جاوید برگشت و یادش رفت که باید حرف بزند... گفت قیمت چوب پایین آمده، آن هم درست وقتی که می‌خواست مقدار زیادی از آن را معامله کند...» (همان: ۱۱۸)

بی‌توجهی جاوید به شیوا، جایگاه نامناسب وی در فضای اجتماعی و همنشینی با فروغ موجب تغییر کنش‌های شیوا می‌شود. او نمی‌تواند خود را با تغییر میدان‌های جاوید هماهنگ کند و حتی معتقد است که این تغییر کمکی به او نمی‌کند: «قبلاً که پول نداشتیم، مشکلاتمان را با بحث و شعار و نصیحت حل می‌کرد و حالا که پول دارد، می‌خواهد با پول حل کند؛ مشکل اما سرجایش است.» (همان: ۱۰۷)

به عبارت دیگر، چه در زمان حضور جاوید در میدان فرهنگی و چه در میدان اقتصادی، شیوا توجه لازم را از همسرش دریافت نمی‌کند؛ اما حضور جاوید در میدان اقتصادی او را به زیر سلطه می‌کشد؛

سلطه‌ای که شیوا قادر نیست در برابر آن سر تعظیم فرود بیاورد. در همین زمان حضور صادق و تلاشش برای بهبود وضعیت خود در میدان‌های اجتماعی، شیوا را به فکر فرومی‌برد. در این میان تنها صادق است که قادر به دیدن زنانگی پنهان در وجود شیواست. صادق در تغییر فضای اجتماعی خود به کلی منکر سرمایه فرهنگی نمی‌شود، بلکه از مطالعه آثار چپ‌گرایانه، به عرفان بودا روی می‌آورد. شیوا نیز که تحت تأثیر فروغ، به دنیای بی‌عشق خود می‌اندیشد، جسارت کافی برای منازعه در میدان را ندارد. او درگیر رؤیای رفتن به تبت می‌شود؛ رؤیایی که آن را از دیگری وام گرفته است و حتی آرزو می‌کند مانند فروغ باشد تا کسی از وی انتظار رفتار براساس سرمایه‌ها و عادت‌واره‌های پیشین را نداشته باشد: «گفت دوست دارد لم بدهد. دردش این است که نمی‌تواند ول بشود. گفت دوست دارد مثل فروغ جلوی آفتاب دراز بکشد و دنیا عین خیالش نباشد. گفت نمی‌داند به کی امضا داده که حتماً باید کاری بکند. وقتی هم نیم‌ساعت وسط ظهر خوابش می‌برد، بلند می‌شود و شیشه‌ها را پاک می‌کند.» (همان: ۱۴۹-۱۵۰)

شیوا به تغییری فراتر از مرزهای مرسوم فضای اجتماعی می‌اندیشد؛ بنابراین تنها یک رؤیا برایش باقی می‌ماند: رفتن به مکانی ناشناخته که آن هم رؤیایی است که از مردی آرام وام گرفته‌است. مردی که ذهن او را با تمام آرامش و میل به تغییری که دارد به خود مشغول کرده‌است. شیوا که همیشه به تغییر اوضاع، میل دارد، این بار درمی‌یابد که این تغییر در فضای اجتماعی کنونی، بدون همراهی افرادی همدل امکان‌پذیر نیست. این علاقه به تغییر، این بار با میل به دست یافتن به آرمان‌شهری که آن را تبت می‌نامد، خود را نشان می‌دهد. او برای سخن گفتن از این رؤیا و سرگردانی‌هایش سعی می‌کند در لحظه بی‌خبری، خود را از زیر سلطه‌ای که از سوی جاوید حس می‌کند، بیرون بکشد. او می‌گوید که می‌خواهد به جایی برود که در نقشه جغرافیایی جاوید نیست و در مقابل گروه دوستانی که دیگر همراهی با آنها را به دلیل تغییر موقعیت میدانی خود از دست داده‌است، برخلاف عادت‌واره‌های پیشین خود عمل می‌کند و تمامی چشم‌ها را نادیده می‌گیرد و می‌گوید می‌خواهد به تبت برود: «با گفتن تبت اشک از هر دو چشم ریخت توی صورتت که هنوز رد لبخند داشت. همه، جا خوردیم. ندیده بودیم پیش کسی گریه کنی. صورتت را نپوشاندی یا حتی نخواستی اشک‌هایت را پاک کنی. آسودگی محکومی را داشتی که قبل از مرگ حرفش را زده‌است.» (همان: ۱۷۴)

شیوا که زیر سلطه پدر و در خانواده‌ای سنتی بزرگ می‌شود، از تمام عناصر سنتی هویت‌ساز عبور می‌کند و سرمایه‌هایی را کسب می‌کند که او را به سمت هویتی نوین سوق می‌دهد؛ اما از آنجا که

هویت، امری ثابت و یکنواخت نیست، به مرور زمان با ضعیف شدن سرمایه‌ها و قرار گرفتن شیوا در جایگاه زنی خانه‌دار، او نه به عنوان زنی سنتی شناخته می‌شود و نه به عنوان زنی مدرن.

## ۲. فضای اجتماعی شخصیت شعله:

شعله برخلاف شیوا میدان‌های متفاوتی را تجربه نمی‌کند؛ البته ساختار میدان ممکن است تغییر کند، اما این تغییر آنقدر مهم نیست که در عادت‌واره‌های او تأثیر اساسی بگذارد.

زندگی شعله نسبت به شیوا پیچیدگی کمتری دارد. کودکی شعله با زمانی که پدر خانه را ترک می‌کند، مصادف می‌شود؛ بنابراین او سلطه پدر را حس نمی‌کند و برخلاف شیوا با هویتی کاملاً زنانه تربیت می‌شود و این هویت، بخشی از عادت‌واره‌ها را در او شکل می‌دهد. شعله نقطه مقابل شیواست و سرمایه‌های متفاوتی را در اختیار دارد. او در تمام میدان‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نمادین از جایگاهی برخوردار است. سرمایه اقتصادی به دست آمده برای او به سبب تحصیلات وی در میدان فرهنگی است؛ اما در دیگر بخش‌های میدان فرهنگی او جایی ندارد. همین دو سرمایه که نسبت اولی به دومی بیشتر است، به او امکان ارتباط با افراد بسیاری خارج از محیط خانواده می‌دهد و سرمایه نمادینی در فضای خانه برای وی به همراه می‌آورد؛ زیرا او وظیفه تأمین هزینه‌ها را بر عهده دارد و مادرش با پذیرش این سلطه که چندان هم دشوار نیست، این سرمایه را برای او به رسمیت می‌شناسد.

شعله با در اختیار داشتن سرمایه اقتصادی در وضعیتی به مراتب بهتر از خواهر و مادرش قرار دارد. وی به سبب شاغل بودن با افراد بسیاری در ارتباط است؛ اما وقتی در عشق به مهرداد شکست می‌خورد، سرمایه اجتماعی‌اش متزلزل می‌شود: «از رفتن به فروشگاه‌های بزرگ خوشم می‌آمد. با دخترهای بیمارستان برای رفتن به پارک قرار می‌گذاشتم؛ ولی خیلی وقت بود که از این چیزها لذت نمی‌بردم.» (همان: ۹۷)

او به سبب عادت‌واره‌های خاص خود که منبع گرایش‌ها و تصمیم‌های وی است، به دنبال مردی برای ادامه مسیر زندگی می‌گردد. هرچند شعله برای خانواده به سبب شغل و میزان تحصیلاتش پایگاه و نقطه اتکایی است؛ اما در فکر یافتن پناهی برای خود است. این خصلت، او را به سمت خودروبی سرمایه‌ای رنگ متمایل می‌کند. او سوار خودروی مهرداد می‌شود؛ مردی که در مدت کم حضورش، سرمایه‌ای عظیم در میدان اجتماعی وی به حساب می‌آید. کشف رستوران‌های تازه، ولخرجی‌ها و شوخی‌هایی که برای شعله خوشایند هستند، این سرمایه را برای شعله ارزشمند می‌کند؛ زیرا استقلال او



در میدان اقتصادی، چنین ذائقه و گرایش‌هایی را برای وی به همراه داشته است. این ذائقه و گرایش‌ها برای دیگر اعضای خانواده (شیوا) که در میدانی دیگر به سر می‌برند، قابل درک نیست.

انتخاب مهرداد، از سوی شعله امری دور از انتظار نیست و کاملاً با سرمایه‌ها و عادت‌واره‌های وی متناسب است؛ اما شعله برای حفظ این سرمایه، باید در عادت‌واره‌های خود تغییر ایجاد کند. او از سویی قصد دارد سرمایه اقتصادی خود را که سرمایه‌ای نمادین برای وی به همراه آورده است، حفظ کند و از سوی دیگر برای حفظ سرمایه اجتماعی جدید خود (حضور مهرداد) باید از عادت‌واره‌های پیشین دست بکشد. مهرداد مطابق شرایط فضای اجتماعی، می‌خواهد سلطه خود را بر شعله اعمال کند؛ از کار بیمارستان ایراد می‌گیرد و رفتار او را در جمع دوستانش خوشایند نمی‌داند: «فکر کردم عصبانی است؛ مثل روزی که در جشن نامزدی یکی از دوستانش رقصیده بودم و در دایره وسط همراه بقیه آواز خوانده بودم.» (همان: ۲۸)

شعله هیچ‌گاه در زندگی، زیر سلطه بودن را تجربه نکرده است و نمی‌تواند چنین رفتاری را بپذیرد. هرچند که با باور وعده‌های مهرداد، اندکی از این سلطه را می‌پذیرد؛ اما کاملاً زیر بار آن نمی‌رود و بعدها خود را برای قبول نکردن آن سرزنش می‌کند. این نپذیرفتن سلطه، سرمایه اجتماعی او را از میان می‌برد و مهرداد به بهانه مخالفت خانواده‌اش، شعله را برای ازدواج با دختری «اصل و نسب‌دار» ترک می‌کند؛ اما قبل از آن، آخرین بخت خود را نیز امتحان می‌کند: «گفت که این زندگی فرمالیته است و می‌توانیم باز هم باهم باشیم. سرش داد کشیدم که من معشوقه‌اش نیستم.» (همان: ۲۸)

از دست دادن این سرمایه در کنش‌های شعله تأثیر می‌گذارد. سرمایه‌های پیشین دیگر به چشمش نمی‌آیند. حضور کوتاه‌مدت مهرداد و سپس از دست دادن او، شعله را بیش از حد اندوهگین می‌کند. او به سادگی از این اندوه سخن می‌گوید و نمی‌تواند آن را پنهان کند و از جانب اطرافیان مورد سرزنش قرار می‌گیرد. حضور مهرداد سبب غفلت وی از دیگر میدان‌ها و سرمایه‌ها شده و در تغییر عادت‌واره‌های او هم تأثیر اندکی گذاشته است: «فکر می‌کردم آدم‌ها همان‌طور که آمده‌اند، می‌روند. نمی‌دانستم که نمی‌روند. ردشان می‌ماند؛ حتی اگر همه چیزشان را با خودشان بردارند و ببرند. از هیچ چیز نمی‌ترسیدم.» (همان: ۵۶)

رفتن مهرداد، ساختار میدان اجتماعی شعله را دگرگون می‌کند. دیگرانی که از حضور مهرداد آگاه بودند، شعله را سرزنش می‌کنند و برای کمک به او تشویقش می‌کنند تا به جذب سرمایه در

میدان‌های دیگر پردازد. حضور اطرافیان شعله در میدان فرهنگی، هیچ کمکی به او نمی‌کند. جاوید به او پیشنهاد می‌کند که کتاب بخواند؛ اما پیشنهاد او کمک‌کننده نیست. شعله هیچ‌گاه در این میدان موفق نبوده است. جز تحصیلات دانشگاهی و خواندن داستان‌های عاشقانه که با عادت‌واره‌هایش نیز سازگار است، حرکت دیگری از او در این میدان نمی‌بینیم. در نتیجه او پیشنهاد جاوید را رد می‌کند: «گفتم: خواندن کتابی به این قطوری یک عالم حوصله می‌خواهد.» (همان: ۵۲) «به کتاب‌ها نگاه کردم. طلسم‌های باطل شده بودند.» (همان: ۵۳)

شعله که در میدان اجتماعی احساس تنهایی شدیدی می‌کند، بدون هیچ فکری، حضور مرد آرام (صادق) را در این میدان می‌پذیرد؛ مردی از دنیایی دیگر و با سرمایه‌های از دست‌رفته فرهنگی و اجتماعی و سرمایه ضعیف اقتصادی. مرد آرام و شعله برای یکدیگر جایگزین فردی دیگر هستند. مرد آرام جایگزین مهرداد و شعله جایگزین شیوا می‌شود. شعله و مرد آرام از دو دنیای متفاوت می‌آیند و هیچ‌گاه در یک میدان اجتماعی مشترک نبوده‌اند. تفاوت در کنش‌های این دو نفر، شعله را در تعامل با او سردرگم می‌کند: «می‌خواستم بگویم تا بداند که حتی علاقه‌ای به شناختن زبان گنگ و مبهم او ندارم و یادآوری کنم که من زبان دیگری را دوست دارم؛ زبانی پراز حرف‌های صدادار و آشنا و مفهوم.» (همان: ۶۵)

با این حال مرد آرام به توازن میدان اجتماعی او کمک می‌کند؛ اما سعی در کنترل کنش‌های شعله نیز دارد. شعله که به سادگی احساسات و باورهایش را بیان می‌کند، این بار از مرد آرام چیزی نمی‌گوید. او تصمیم می‌گیرد این بار به میل مرد آرام که نمی‌خواهد دیگران از این رابطه خبر داشته باشند، عمل کند و از رابطه‌شان با کسی سخن نگوید. او این بار برای حفظ این سرمایه اجتماعی، سلطه را می‌پذیرد؛ هرچند که تابع محض نیست و نمی‌تواند یک‌باره از عادت‌واره‌هایش دست بردارد. قوانین موجود در این میدان، روابط زن و مرد را امری عادی نمی‌داند؛ اما مرد آرام که «هیچ وعده‌ای حتی با خودش هم ندارد»، این قوانین را زیر پا می‌گذارد. شعله پس از مدتی نمی‌تواند این روند را تحمل کند و از این رابطه صرف‌نظر می‌کند، مرد آرام نیز بی‌هیچ کوششی برای حفظ این سرمایه، او را ترک می‌کند.

برهم خوردن تعادل میدان باز هم شعله را وامی‌دارد تا سرمایه‌های دیگرش را به خود یادآوری کند و این بار قصد می‌کند تا در دیگر میدان‌ها نیز جایگاهی به دست آورد: «با خودم گفتم از این پس آزاد

و مستقل زندگی می‌کنم؛ بی‌آنکه به چیزی یا کسی وابسته باشم. به درس‌م ادامه می‌دهم. به سفر می‌روم. زبان انگلیسی یاد می‌گیرم و مرتب ورزش می‌کنم. کتابی را که تازه خریده بودم، می‌خواندم و رازهای تسلط بر نفس را یاد می‌گرفتم.» (همان: ۹۸)

اما باز هم نمی‌تواند جایگاهی در میدان فرهنگی بیابد و البته برای آن تلاشی هم نمی‌کند. مرد آرام پس از مدّت کوتاهی بازمی‌گردد و این بار شعله را کاملاً به زیر سلطه خود درمی‌آورد و شعله کم و بیش از این سلطه آگاه است؛ اما براساس عادت به حضور او، آن را می‌پذیرد: «آمده بودم بگویم مرد آرام باز هم آمده‌است و من باز هم سوار ماشینش شده‌ام. بگویم که عیب یاب چشم‌هایم خراب شده است و من نمی‌دانم حرف زدن با او چه ایرادی می‌تواند داشته باشد. قابل اعتماد است. منظوری ندارد. از کجا معلوم شاید هم دارد؛ ولی چه منظوری؟» (همان: ۶۹)

مرد آرام کنترل رابطه را در دست می‌گیرد و از شعله می‌خواهد این روند را بپذیرد. حضور مرد آرام باز هم در عادت‌واره‌ها و ذائقه وی تأثیر می‌گذارد. او دیگر از چیزهایی که در گذشته از آنها لذّت می‌برد، لذّت نمی‌برد. مرد آرام که در این رابطه به دنبال حضور دست‌نیافتنی شیواست، وقتی به مقصود نمی‌رسد، سرخورده می‌شود و بار دیگر شعله را ترک می‌کند. از دست دادن دوباره ستون اصلی میدان اجتماعی، شعله را سردرگم می‌کند. این بار نمی‌تواند با یادآوری سرمایه‌هایش خود را آرام کند و وعده تسلط بر نفس به خود بدهد. او که تصور می‌کرد به دلیل قبول نکردن سلطه مهرداد، او را از دست داده است، به زیر سلطه مرد آرام می‌رود؛ اما باز هم ترک می‌شود. این اتفاق سبب می‌شود او دوباره به خود بنگرد و سعی کند جایگاه حقیقی خود را در فضای اجتماعی بیابد؛ اما او دیگر حتی شناختی از خود ندارد و تمام تصوراتش از خود، در رابطه با این دو مرد زیر سؤال رفته است: «به دلیلی که نمی‌دانستم به این دنیا پرت شده بودم و شاید تگه‌هایی از وجود را در جایی از فضا از دست داده بودم. باید جمعشان می‌کردم تا این قدر ناقص و سردرگم نباشم. خودم را گم کرده بودم و باید پیدا می‌کردم.» (همان: ۱۶۳)

شعله فرصت تطبیق با ساختار تازه میدان را هنوز نیافته است که متوجه می‌شود مرد آرام قصد مهاجرت دارد. او تصمیم می‌گیرد تا مرد آرام را از رفتن منصرف کند. شعله تلاش می‌کند تا با بهره از زیبایی خود، بر مرد آرام مسلط شود. مرد آرام بی‌توجه به ظاهر شعله، مانند یک دوست قدیمی با او برخورد می‌کند؛ امری که شعله خواهان آن نیست. در نهایت مرد آرام به زیر سلطه او نمی‌رود و همچنان با حفظ سرمایه نمادین، بر جایگاه پیشین خود مسلط باقی می‌ماند و به سادگی از پایان

رابطه‌ای که در قوانین موجود در میدان تعریف نشده است، می‌گوید: «گفت: "همه چیز تمام می‌شود. تو هم فراموش می‌کنی." قلبم یخ زد... دستم را آهسته از میان دست‌هایش بیرون کشیدم. باید راهم را می‌کشیدم و می‌رفتم. حرف‌هایی را که می‌خواستم بزنم، فراموش کرده بودم. دیگر فایده‌ای نداشت.» (همان: ۱۷۱)

شعله با وجود انتخاب مردی مدرن و از میدانی مشترک، نمی‌تواند همراه او باشد و مردی دیگر و از میدانی دیگر نیز از نگاه مدرن او استفاده می‌کند که به شعله نزدیک شود تا سرمایه‌ای را که هیچ‌گاه نمی‌تواند به دست بیاورد، با حضور شعله جبران کند. شعله نیز تنها برای حفظ سرمایه ضعیف‌شده اجتماعی خود، مرد آرام را می‌پذیرد؛ با آنکه با او هیچ وجه اشتراکی ندارد. شعله توسط دو مرد با دو جایگاه متفاوت طرد می‌شود و این طردشدگی او را دچار بحران هویت می‌کند. شعله در نهایت با این پرسش روبه‌رو است که اطرافیان چگونه او را می‌بینند و او چقدر از آنچه دیگران در موردش تصور می‌کنند، دور است؟

### ۳. فضای اجتماعی شخصیت فروغ:

فروغ متناسب با فضای اجتماعی زمان خود از سرمایه‌های فرهنگی محروم است. گاه رد پای مذهب در زندگی او دیده می‌شود؛ اما این مذهب نتیجه فضای اجتماعی و فرهنگ حاکم بر آن است؛ نه اعتقاد راستین به آن. فروغ با آنکه در محیطی سنتی و فضایی محصور تربیت شده است، جسارت کافی برای تغییر شرایط خود را دارد. ازدواج اول او با محمدعلی، دورانی رؤیایی و تکرارناپذیر در زندگی وی است که برای حفظ آن با تمام سلطه‌های موجود جنگیده، اما به نتیجه دلخواه خود نرسیده است. تمام مردانی که در میدان اجتماعی فروغ می‌گنجند، قصد سلطه بر او را دارند. تنها مردی که فروغ برای او سرمایه نمادین قائل است و سلطه‌اش موجب آزارش نمی‌شود، محمدعلی است که او را به خاطر بچه‌دار نشدن ترک می‌کند. پس از آن پدر فروغ، او را مجبور به ازدواج با مرد بقال (پدر جاوید) می‌کند. فروغ از هر فرصتی برای دیدار با محمدعلی استفاده می‌کند و این دیدارهای پنهانی، از چشم مرد بقال دور نمی‌ماند. او به فروغ مشکوک می‌شود و حتی او را به مرگ تهدید می‌کند: «جاوید می‌شنود که پدر با چشم‌های سرخ‌شده فروغ را تهدید می‌کند و می‌گوید بالاخره او را می‌کشند.» (وفی، ۱۳۸۸: ۶۰)

با وجود این تهدیدها، فروغ از دیدار محمدعلی باز نمی‌ماند. جاوید که از حضور فروغ ناراضی است، به کمک پدر می‌رود تا خیانت فروغ را ثابت کند. خیانت او ثابت می‌شود؛ اما فروغ که سرمایه

نمادین مرد بقال را باور ندارد و متعاقباً به زیر سلطه نرفته‌است، به کمک زیبایی و زنانگی خود نجات پیدا می‌کند: «یک دفعه برق قمه از دور چشمم را کور کرد. نفهمیدم چی شد. انگار صاعقه زد. فقط یادم می‌آید که افتادم به پایهای پدر جاوید و التماس کردم مرا بکش؛ مقصر منم؛ مرا بکش!» (همان: ۱۴۳)

فروغ توبه می‌کند و به نزد مرد بقال بازمی‌گردد؛ اما هیچ‌گاه نمی‌تواند در کنار او آرامش پیدا کند. او هربار تلاش می‌کند خود را از این میدان بیرون بکشد. این میدان تنها دربردارنده سلطه‌ای است که او خواهانش نیست و سرمایه‌ای برای او به همراه نمی‌آورد. افرادی که در این میدان حضور دارند، هیچ‌کدام برای او سرمایه‌ای اجتماعی محسوب نمی‌شوند و از نظر اقتصادی هم کاملاً وابسته‌است. بیرون از این میدان هم هیچ جایگاهی ندارد. در نهایت یک روز از پدر جاوید می‌خواهد تا طلاقش بدهد و فکر بعد از آن را نمی‌کند. مرد بقال او را به خانه پدرش می‌برد تا میان آنها وساطت کند.

فروغ برای رهایی از سلطه از زیبایی‌اش کمک می‌گیرد. این کار عادت‌واره‌ای است که به سبب قرار گرفتن وی در شرایط محدود شکل گرفته‌است. آنچه همیشه از او در فضای اجتماعی خواسته شده، پذیرش سلطه است که به سبب جنسیت وی، این نگاه شکل گرفته‌است؛ بنابراین او از این عادت‌واره همچون یک سرمایه بهره می‌گیرد تا خود را نجات دهد. با وجود همین سرمایه اندک، او مرد بقال را به زیر سلطه می‌کشد. فروغ که دائماً در حال مقایسه مرد بقال با محمدعلی است، نمی‌تواند خود را راضی به زندگی با پدر جاوید کند: «بقال بوی پنیر می‌داد و من بوی تن محمدعلی را می‌خواستم. همیشه تمیز بود... انگار آماده می‌شد برود میهمانی و بعد می‌آمد پیش من.» (همان: ۱۱۹)

پدر جاوید مطابق میل او رفتار می‌کند و حمام می‌سازد؛ اما باز هم نمی‌تواند دل این زن بی‌سرمایه را به دست آورد.

فروغ حتی در کهنسالی هم محمدعلی را فراموش نمی‌کند. با گذشت سال‌ها او توانسته‌است سرمایه‌های اندکی به دست آورد. مرد بقال چند دانگ از خانه را به نام او کرده‌است و پس از مرگش، فرزندانش نمی‌توانند او را نادیده بگیرند. این خانه سرمایه اجتماعی هم برای او به همراه آورده‌است: «قبل از آمدن شما به اینجا، مستأجر دانشجو داشت و رابطه‌اش با همسایه‌ها همیشه خوب بود. می‌گفت اگر این همسایه‌های خوب را نداشت، مجبور می‌شد بعد از مرگ پدر جاوید، زن یکی از خواستگارهای پیرش شود که هیچ‌کدام دندان سالم و دهان آبادی نداشتند.» (همان: ۱۴)

حضور جاوید و خانواده‌اش، برای فروغ سرمایه اجتماعی تازه‌ای که به سبب همین سرمایه اندک اقتصادی به دست آمده است، محسوب می‌شود. او بعد از آنکه سگته می‌کند، بیش از پیش به شیوا نزدیک می‌شود. حضور شعله نیز به او این امکان را می‌دهد تا سرمایه اجتماعی خود را بیشتر افزایش دهد: «از این پنجره با همسایه‌ها احوال‌پرسی می‌کنم. آن درخت را می‌بینی؟ همدم من است... زن همسایه روبه‌رو هر روز پتو می‌تکاند و با سر به من سلام می‌کند. تنها نیستم... سروصدای بچه‌ها می‌آید... شیوا هم هست. همه اینها را از دست بدهم، باید سرم را بگذارم و بمیرم.» (همان: ۱۵۳)

با وجود فقر سرمایه‌ای، او هیچ‌گاه به طور کامل به زیر سلطه نرفته است. از سوی دیگر او تسلیم محض نیست و می‌تواند بر مرد مستبدی چون پدر جاوید مسلط شود. اثر این تسلط بعدها در زندگی جاوید نیز دیده می‌شود. جاوید راهی برای راضی کردن فروغ در مورد فروش خانه نمی‌یابد و مجبور می‌شود برای به‌دست آوردن سرمایه اقتصادی، در میدانی دیگر به منازعه پردازد.

### نتیجه‌گیری:

رؤیای تبت زندگی سه زن را در موقعیت‌های مختلف روایت می‌کند؛ اما آنچه در زندگی شیوا، شعله و فروغ دیده می‌شود، تلاش آنها برای رهایی از سلطه است. این سه زن با در دست داشتن سرمایه‌های متفاوت، راه‌های گوناگونی را برای رهایی از این سلطه برمی‌گزینند. آنها نمی‌خواهند قدرت و تسلط دیگری را بر خود بپذیرند؛ اما همگی مدت زمانی را ناخواسته زیر این فشار می‌گذرانند. در این میان فروغ وضعیتی نابسامان‌تر از شیوا و شعله دارد. هرچند او جسارت کافی برای رهایی دارد، وابستگی اقتصادی وی به مرد بقال، مانع او می‌شود. فروغ که راهی برای رهایی نمی‌یابد، با کمک زیبایی ظاهری‌اش، مرد بقال را به زیر سلطه خود درمی‌آورد و او نیز ناخودآگاه این سرمایه نمادین را که نتیجه وضعیتی مناسب اقتصادی و فرهنگی نیست، به او می‌دهد.

شیوا انواع سرمایه‌ها را در اختیار دارد. در زمینه فرهنگ، او جایگاهی به مراتب بهتر از فروغ و شعله اشغال می‌کند؛ به عنوان زنی تحصیل کرده شناخته می‌شود و به مطالعه می‌پردازد. هرچند در دو میدان اول زندگی در زمینه اقتصاد در ضعف به سر می‌برد، از منازعه در این میدان غافل نیست. در این دوره زمانی، او هیچ سلطه‌ای از سوی همسرش احساس نمی‌کند و حتی او را به زیر سلطه خود درمی‌آورد. در میدان سوّم، کار همسرش رونق می‌گیرد و رسیدگی به امور خانه و فرزندان، او را از امور دیگر بازمی‌دارد. تغییر شرایط فرهنگی و دلسردی دوستانی که با عضویت در فعالیت‌های سیاسی به‌دست

آورده بود، او را در فضایی متفاوت از قبل قرار می‌دهد. از سوی دیگر محدود شدن روابط اجتماعی به حوزه خویشاوندی، او را همنشین افرادی می‌کند که همیشه تلاش کرده بود تا فاصله را با آنها حفظ کند. تمامی این اتفاقات در عادت‌واره‌های ذهن او تأثیر دارند. در نهایت او انگیزه لازم برای منازعه در میدان‌ها را از دست می‌دهد و از دست دادن سرمایه‌ها، او را به زیر سلطه می‌کشد. شیوا نمی‌تواند این سلطه را تاب بیاورد و از سوی دیگر جسارت کافی برای رهایی از آن را هم ندارد.

هیچ عاملی در زندگی شعله وجود ندارد تا او به زیر سلطه برود. موقعیت او در فضای اجتماعی به مراتب بهتر از شیوا و فروغ است. تحصیلاتی که برای او سرمایه‌های دیگری را فراهم کرده، جایگاهی شایسته نیز برایش مهیا کرده است؛ اما آنچه شعله می‌خواهد، سرمایه‌ای اجتماعی از نوعی دیگر است؛ بنابراین حضور مهرداد و بعد صادق را می‌پذیرد. از دست دادن مهرداد به دلیل نپذیرفتن سلطه وی است. با رفتن مهرداد، توازن میدان اجتماعی او برهم می‌خورد. مرد آرام برای حفظ این تعادل در میدان اجتماعی وی پذیرفته می‌شود. این بار شعله پس از کشمکش‌های فراوان برای قبول نکردن سلطه، در نهایت تسلیم می‌شود تا سرمایه را حفظ کند. با این حال، این تسلیم شدن نتیجه‌ای دربر ندارد. *رؤیای تبت* درست در لحظه‌ای به پایان می‌رسد که سه شخصیت اصلی در فضای اجتماعی سرگردان می‌شوند. فروغ با تصمیم جاوید برای رفتن به خانه‌ای دیگر، سرمایه اجتماعی تازه‌اش را از دست می‌دهد. همین اتفاق برای شعله و شیوا هم رخ می‌دهد. شیوا با اعتراف خود، این سرمایه ضعیف شده را به طور کامل از دست می‌دهد و شعله هنگامی که درمی‌یابد تنها تداعی‌کننده خواهرش برای مرد آرام بوده است، چشم بر این سرمایه می‌بندد. با وجود تلاش این سه زن، هیچ کدام به آرامشی که خواهانش هستند و انتظارش را می‌کشند، نمی‌رسند. در پایان رمان، هیچ پاسخی به سرگشتگی شیوا، شعله و فروغ داده نمی‌شود. آنها با وجود شباهت‌هایی که با یکدیگر دارند، در فضای اجتماعی، خود را تنها می‌یابند و پس از اتفاقات رخ داده، جنبه اجتماعی وجودشان آسیب می‌بیند و نمی‌توانند با دیگران احساس همدلی و شباهت کنند. می‌توان گفت که آنها دریافته‌اند که نه عشقی راستین و نه مکانی برای آرامش روحی خود نخواهند یافت.

### پی‌نوشت‌ها:

(۱) بوردیو در ادامه این تحلیل به بررسی جایگاه فلوربر در میدان فرهنگی پرداخت و نظریه جامعه‌شناسی ادبیات خود را تکمیل کرد. او معتقد بود که نویسنده با خلق اثر ادبی در مقام جامعه‌شناس عمل می‌کند و از سوی دیگر جامعه‌شناسی تازه‌ای پدید می‌آید که نویسنده موضوع آن است.

### منابع:

- بورديو، پی‌یر (۱۳۸۹)، *نظریه کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی*، ترجمه مرتضی مردیها، چاپ سوم، تهران: نقش و نگار.
- (۱۳۹۰)، *تمايز (نقد اجتماعی و قضاوت‌های ذوقی)*، ترجمه حسن چاوشیان، چاپ اول، تهران: ثالث.
- پرستش، شهرام (۱۳۹۰)، *روایت نابودی ناب: تحلیل بوردیوی بوف کور در میدان ادبی ایران*، چاپ اول، تهران: نشر ثالث.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۵)، *پی‌یر بورديو، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان*، چاپ اول، تهران: نی.
- حسینی، مریم و مژده سالارکیا (۱۳۹۱)، «تحلیل رمان رؤیای تبت براساس استعاره نمایشی گافمن»، *مجله متن پژوهی ادبی*، سال شانزدهم، شماره ۵۳، صص ۸۱-۱۰۸.
- رامین، علی (۱۳۸۷)، «پی‌یر بورديو و جامعه‌شناسی هنر»، *مبانی جامعه‌شناسی هنر (مجموعه مقالات)*، تهران: نی، صص ۵۹۵-۶۲۴.
- زنجانی‌زاده، هما (۱۳۸۳)، «مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی پی‌یر بورديو»، *مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، شماره (۱) ۲، صص ۲۲-۳۹.
- شویره، کریستی‌ین و اولیویه فونتن (۱۳۸۵)، *واژگان بورديو*، ترجمه مرتضی کتبی، چاپ اول، تهران: نی.
- عزیززاده، گیتی (۱۳۸۷)، *زن و هویت‌یابی در ایران امروز*، چاپ اول، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- گرنفل، مایکل (۱۳۸۹)، *مفاهیم کلیدی پی‌یر بورديو*، ترجمه محمد مهدی لیبی، با مقدمه محمد عبداللّهی، چاپ اول، تهران: افکار.
- مقدّس جعفری، محمدحسن و دیگران (۱۳۸۶)، «بورديو و جامعه‌شناسی ادبیات»، *مجله ادب پژوهی*، شماره ۲، صص ۷۶-۹۴.
- منادی، مرتضی (۱۳۸۵)، *جامعه‌شناسی خانواده (تحلیل روزمرگی و فضای درون خانواده)*، چاپ اول، تهران: دانژه.
- وفی، فریبا (۱۳۸۸)، *رؤیای تبت*، چاپ پنجم، تهران: مرکز.